

مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۷/۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۸۳-۱۱۰

جایگاه هرمنوتیک سنتی در معرفت‌شناسی تاریخی*

دکتر سید ابوالفضل رضوی^۱

استادیار دانشگاه لرستان
Email: Razavi_edu@yahoo.com

دکتر مهدی صلاح

استادیار دانشگاه لرستان
Email: Salah-mahdi@Lu.ac.ir

چکیده

مقاله حاضر با تمایز قائل شدن میان دو مفهوم تبیین (explanation) و تفسیر (interpretation) در مطالعه تاریخ، جایگاه هرمنوتیک سنتی را در سیر تکوین و تحول علم تاریخ بررسی می‌کند. تبیین به معنای تشریح چگونگی و چرایی وقوع سلسله حوادث مربوط به موضوع مورد مطالعه در پرتو شرایط خاص گذشته، و تفسیر به معنی ورود اندیشه (اندیشه مأخوذ از زمان حال) محقق است که موضوع خاصی را مطالعه می‌کند تا پس از تبیین، تحلیلی نظام‌مند را از آن ارائه دهد.

هرمنوتیک سنتی با تأکیدی که بر مؤلف محوری و متن محوری داشته و فهم وثیق را احیاء و باز تولید درک مؤلفین متون می‌داند، در حوزه معرفت تاریخی بر این نظر است که محققین تاریخ در راستای شناخت سلسله حوادث مربوط به موضوع مورد مطالعه خویش باید عمده تلاش خود را مصروف احیای شناخت مورخین معاصر با وقوع حوادث نمایند و اندیشه آن‌ها را مبنای فهم خویش قرار دهند. از این روی، رهیافت هرمنوتیسین‌های سنتی در مرحله تبیین موضوعات تاریخی به کار می‌آید و مورخین را در رسیدن به داده‌های قابل وثوق تاریخی که سهم مهمی در تکوین علم تاریخ دارد یاری می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: هرمنوتیک، هرمنوتیک سنتی، علم تاریخ، تبیین، تفسیر.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۸/۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۰/۶/۸.

^۱ - نویسنده مسئول.

مقدمه

تاریخ به عنوان علم شناخت و تحلیل کنش‌های جمعی آدمیان در دوران گذشته، از تداخل اندیشه مورخین با داده‌هایی که منابع مربوط به دوره مورد مطالعه در اختیار مورخین می‌گذارند حاصل می‌شود. از این روی هم شناخت این کنش‌ها و هم تحلیل آن‌ها مورد نظر مورخین است. در این جهت، مورخین موضوعی را انتخاب و مسئله‌ای را از درون موضوع استخراج می‌کنند و سپس به شناخت اجزای مختلف موضوع در راستای جمع آوری داده‌های موثق درباره آن‌ها مبادرت می‌ورزند. دانش و بینش مورخین به عنوان ویژگی‌هایی که آن‌ها را از زمان حال حاصل کرده‌اند، در انتخاب موضوع و مسئله تحقیق و سپس تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده و شرح نظام‌مند آن‌ها تأثیرگذار است، اما شناخت اجزای موضوع و جمع‌آوری داده‌های موثق و مهم‌تر تشریح چگونگی و چرایی تحقق آن‌ها، مقوله‌ای است که در چارچوب شناخت شرایط گذشته و بازسازی این شرایط صورت می‌گیرد. در این مرحله، مورخین با اتکای بر منابع مربوط به عصری که موضوع مورد مطالعه در آن اتفاق افتاده است به بازسازی شرایط و تبیین مسئله تحقیق خویش مبادرت می‌کنند و توضیح چگونگی و چرایی وقوع حوادث مربوطه را بر پایه گفتمان حاکم بر گذشته مورد نظر به انجام می‌رسانند. ارتباط هرمنوتیک سنتی با علم تاریخ به عنوان روشی که مؤلف محوری و متن محوری را بن مایه رسیدن به فهم می‌داند از همین جا مطرح می‌شود. از دید هرمنوتیسین‌های سنتی عمده تلاشی که محققین علاقمند به یک موضوع باید به کار گیرند، باز تولید درک و اندیشه مؤلفین متون و پدیدآورندگان دیگر منابع است. از این روی مورخین نیز هنگام مطالعه موضوعات مورد نظر خویش تمام تلاش خود را صرف باز تولید اندیشه مورخین عصر وقوع حوادث و بازسازی شرایط تاریخی که اجزای موضوع در آن رخ داده است بر پایه فهم حاصل از متون می‌نمایند. بر این اساس، اگر علم تاریخ در دو مرحله، یکی شناخت و تبیین گذشته بر اساس شرایط ساختاری خود گذشته و دیگری

تحلیل نظام‌مند این گذشته در پرتو اندیشه محقق تاریخ، حاصل شود؛ هرمنوتیک سنتی به عنوان روش، در مرحله نخست برای علم تاریخ مفید به فایده است. در همین جهت یعنی بررسی جایگاه هرمنوتیک سنتی در تحقق علم تاریخ، مقاله حاضر به بیان مختصری درباره تبار و مفهوم و ساختار و سابقه تاریخی هرمنوتیک و خاصه هرمنوتیک سنتی می‌پردازد و سپس اندیشه پردازان بزرگان این رویکرد هرمنوتیکی را بررسی می‌کند. در آخر نیز جمع بندی مطالب در راستای پاسخگویی به دو پرسش زیر آمده است.

۱- هرمنوتیک سنتی در پیدایش علم تاریخ چه جایگاهی دارد؟

۲- آیا می‌توان از هرمنوتیک سنتی به عنوان روشی کارآمد در مطالعه تاریخ استفاده کرد؟

لفظ، معنا و ساختار هرمنوتیک

ریشه «هرمنوتیک»^۱ در فعل یونانی «هرمنوین»^۲ به معنی «تفسیر کردن» نهفته است و صورت اسمی آن «هرمینیا»^۳ (تفسیر) در آثار فلاسفه باستان یافت می‌شود (Bleicher, 11-13؛ Bruns, 30-45؛ پالمر، ۱۹). به طور سنتی میان هرمنوتیک و «هرمس»^۴ خدای پیام رسان یونانی‌ها رابطه لفظی و معنوی برقرار می‌کنند. بدین معنا که هرمس رابطی بود که به عنوان مفسر، محتوای پیام خدایان را به صورتی قابل درک برای انسان‌ها درمی‌آورد (Bleicher, 11). هرمس که نام وی مأخوذ از «هرمتیک»^۵ بود، معنای مخفی و دست‌نیافتنی داشت و این نیز احاطه او بر امور مخفی و مباحثی که برای انسان‌ها به راحتی قابل درک نبود را در خود داشت (واعظی، ۲۴؛ گادر، ۷۶).

1 - hermeneutic.

2 - hermeneuin.

3 - hermenia.

4 - hermes.

5 - hermetic.

به رغم تداول استعمال اصطلاح هرمنوتیک، تا مدتی پس از نهضت اصلاح مذهبی در قرن شانزدهم میلادی، استفاده از این مفهوم به صورت بحث و گفتاری منظم تحقق خارجی نیافته بود و نخستین بار «جی. سی. دانهاور»^۱ آلمانی مفهوم هرمنوتیک را در عنوان کتاب خویش موسوم به «هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متون مقدس» به کار برد. از این جهت، هرمنوتیک، مفهومی که سابقه کاربرد آن به اندیشه‌های افلاطون و ارسطو می‌رسید، به عنوان شاخه‌ای از دانش، در قرن ۱۷ م تولد یافت و به عنوان دستاورد دوران مدرنیته در قرن هیجدهم رو به رشد نهاد و در قرون نوزدهم و بیستم در پرتو تلاش‌های فلاسفه بزرگ آلمان و سپس فرانسه به بار نشست (Bleicher, 12-70; Bruns, 30-210).

هرمنوتیک را به طور معمول فن، هنر و نظریه تفسیر یا تأویل نوشتار و گفتار تعبیر می‌کنند، اما هیچ یک از آن‌ها به طور کامل وافی به مقصود نیستند و لذا تا هنوز در زبان‌های اروپایی همان اصل یونانی آن را به کار می‌برند و معادلی برای آن در نظر نگرفته‌اند. از این روی شاید بهتر باشد که در زبان فارسی نیز این مفهوم با همین لفظ به کار برده شود؛ چرا که معادل‌های فارسی، رساننده‌ی تمامی معنای این مفهوم نیستند. از این مفهوم تعریف‌های چندی ارائه شده که هر یک معرف دیدگاه خاصی درباره اهداف و کارکردهای این شاخه معرفتی هستند. تعاریف مختلف حاکی از گستره مباحث هرمنوتیک و تلقی‌های متفاوت نسبت به آن است. از این روی، در عمل امکان ارائه تعریف جامعی که همه نحله‌ها و گرایش‌های هرمنوتیکی را پوشش دهد، وجود ندارد (در خصوص تعاریف یا تفاسیر بیشتر درباره هرمنوتیک ر. ک: Bruns, 179; Bleicher, 2-3; Gadamer, *Philosophical Hermeneutics*, 18-25; Sapiro and Sica, 3-5; Silverman, 250-58; پالمر، ۵۴-۶۱؛ واعظی، ۲۹-۲۶).

1 - Dannhauer. C. G.

با هر تعبیری، هرمنوتیک یک ساختار سه ضلعی است که از سه مؤلفه متن، مؤلف و مفسر قوام یافته است. آنچه که این سه مؤلفه را به هم مرتبط می‌کند، تأویل (تفسیر) است و تأویل، فهم معنای متن را در خود دارد. فهم پدیداری معرفت‌شناختی و در عین حال هستی‌شناختی است. از منظر معرفت‌شناسی، از آنجا که می‌تواند از تأویل صرف متن فراتر رود برای علوم انسانی به امری بنیادی تبدیل می‌گردد و در نتیجه آن، هرمنوتیک به عنوان روش این علوم، در مقایسه با علوم طبیعی، فهمی کامل‌تر و انسانی‌تر را از انسان به دست می‌دهد. از منظر هستی‌شناسی، فهم حتی علوم طبیعی را نیز مصادره می‌کند و می‌تواند به عنوان بستر جامع علوم انسانی و طبیعی درآید، لذا همه چیز در چارچوب هرمنوتیک می‌گنجد.

با در نظر داشتن ساختار سه ضلعی هرمنوتیک، می‌توان از سه شیوه تأویل: متن محور، مؤلف محور و مفسر محور سخن گفت. در متن محوری، متن در مرکزیت قرار دارد و تأویل گر می‌کوشد با روش دستوری یعنی شرح لغات، نکات دستوری و ارجاعات فنی و تاریخی معنای متن را دریابد. در هرمنوتیک مؤلف محور، نقش بارز از آن مؤلف است. در این شیوه، تأویل گر علاوه بر تفسیر دستوری باید تفسیر فنی یا روان‌شناختی را نیز به کار گیرد. یعنی از راه مطالعه زندگی نامه و آثار مؤلف و این که در چه دوره و زمانه ای می‌زیسته است، به ذهنیت او پی برد و به کمک آن‌ها معنای متن (اثر مؤلف) را دریابد (درباره تفسیر دستوری و روان‌شناختی، رک: واعظی، ۹۱) در هرمنوتیک مفسر محور که در دوران معاصر به شیوه غالب تأویل بدل شده است، تأویل گر نقش اصلی را دارد، به گونه ای که متن با تأویل او زنده می‌شود و بدیهی است دانش، بینش، روان‌شناسی و موقعیت اجتماعی و حتی جنسیت تأویل گر است که در دریافت معنای متن عاملی تعیین کننده محسوب می‌شود. نقش مفسر در تأویل متون به حدی است که او حتی می‌تواند معنا یا معناهای تازه ای را از متن خلق کند و چه بسا قادر است معنای متن را از خود مؤلف نیز بهتر درک کند.

تکوین هرمنوتیک سنتی

هرمنوتیک را بر اساس محتوا و چگونگی نگرش اندیشمندان هرمنوتیک در برهه‌های مختلف می‌توان به سه دوره تاریخی با عناوین: دوره پیش از مدرن، دوره مدرن و دوره پسامدرن یا به دو دوره کلی با عناوین هرمنوتیک سنتی و هرمنوتیک فلسفی تقسیم نمود و در چارچوب هر دوره گرایش‌هایی را قائل شد. البته ذکر این نکته لازم است که به طور کلی هرمنوتیک، دانشی متعلق به دوران مدرن است و منظور از دوره پیشامدرن، دوران باستان و یا قرون وسطی نیست، بلکه منظور دوره جنینی و تکوینی هرمنوتیک به عنوان شاخه‌ای از دانش در قرون هفده و هیجده میلادی است که به علاوه اندیشه ورزی‌های برخی از اندیشمندان قرن نوزدهم می‌توان آن را هرمنوتیک سنتی نامید.

در عصری که با عنوان هرمنوتیک پیش از مدرن از آن یاد می‌شود، از هرمنوتیک به منظور منقح کردن کیفیت تفسیر متون در هر رشته خاص استفاده می‌شد. به این معنا که هر یک از علوم چون ادبیات، حقوق، فلسفه، تاریخ، کتب دینی و غیره، مجموعه‌ای از قواعد و اصول تفسیری ویژه خودشان را داشتند و در هر شاخه معرفتی قواعد تفسیری خاصی را مورد استفاده قرار می‌دادند. بدین گونه هر یک از این معارف، هرمنوتیک مختص به سنت فکری و علمی خودشان را داشتند که می‌توان به آن دوره هرمنوتیک خاص اطلاق نمود. اگر قرار بر این است که دگرگونی‌های علمی مربوط به قبل از قرون جدید را جزء تقسیم بندی فوق نیاورده و دوره پیش از مدرن را از زمان تنقیح و تفسیر متون و استفاده از عنوان هرمنوتیک به وسیله «دان‌هاور» آلمانی به شمار آوریم، بدون شک باید قرن شانزدهم میلادی و سلسله تلاش‌های پروتستان‌ها که تحریر کتاب «دان‌هاور» نیز در ادامه آن تلقی می‌شود، به عنوان نقطه عطف رهیافت هرمنوتیکی به شمار آید. تلاش «دان‌هاور» در اصل نشانه به بار نشستن و تکامل نهضت پروتستان در برتری بخشیدن به ایمان بر مبنای تفسیر متون دینی بی نیاز از زعامت کلیسا و مرجعیت

این نهاد است، و لذا اصول تفسیری او که با عنوان هرمنوتیک خاص از آن یاد می‌شود و برای هر یک از رشته‌های علمی قواعد هرمنوتیکی خاص آن رشته قائل می‌شود، تلاشی دینی به حساب می‌آید که در طی آنچه که در قرن روشنگری به وقوع پیوست و به گسترش نهاد و زمینه‌های هرمنوتیک عام را فراهم کرد (واعظی، ۷۳-۷۱). در مقابل هرمنوتیک خاص، می‌توان به هرمنوتیک عام قائل شد که به دوران مدرن تعلق دارد. در هرمنوتیک عام دو گرایش متمایز قابل مشاهده است: یکی هرمنوتیک معرفت‌شناسانه یا علمی و دیگری هرمنوتیک فلسفی یا هستی‌شناسانه. گرایش معرفت‌شناسانه که از مقوله روش‌شناسی است در صدد ارائه روشی جهت فهم و تأویل است اما اختصاص به دانش خاصی ندارد و شاخه‌های مختلف علوم تفسیری را در بر می‌گیرد (Bleicher, 2-3). این گرایش در قرن هیجدهم میلادی با «شلایر ماخر» آغاز شد و با «دیلتای» به اوج خود رسید و امروزه با «املیو بتی» و «اریک هرش» دنبال می‌شود. پیش فرض این گرایش هرمنوتیکی این است که قواعد و اصولی عام بر فهم متن حاکم است و چون تأویل منحصراً مربوط به متن نمی‌باشد و علاوه بر مکتوبات می‌تواند گفتار و حتی رفتار آدمیان را نیز در برگیرد، پس هرمنوتیک عام به منزله بنیاد علوم انسانی است که روش آن به طور مضبوط در تمام علوم انسانی به کار گرفته می‌شود. این وجه از هرمنوتیک به ویژه با تلاش‌های ویلهلم دیلتای که در جای خود از آن بحث می‌شود رو به رشد نهاد و در ارتقای معرفت تاریخی سهم عمده‌ای ایفا کرد (Bleicher, 13-24; Gadamer, Trust and Method, 3-9, 173-247).

در تکوین این رویکرد هرمنوتیکی، شرایط حاکم بر عصر روشنگری تأثیر به‌سزایی داشت. در این عصر، تفسیر که در سراسر تاریخ غرب، از دوران باستان تا سده هفدهم میلادی، جزء علوم ادبی قلمداد می‌شد به یک موضوع تحلیلی به خصوص در فلسفه تبدیل شد. در سراسر عصر روشنگری، هرمنوتیک، منطقی و روش تفسیر قلمداد می‌شد. پیش فرض این تلقی آن بود که امکان دست‌یابی به فهم قطعی و نهایی متن و هر امر

قابل تفسیری وجود دارد. از این حیث عقل آدمی توانایی درک حقایق را دارد و تنها مشکل در راه وصول به این هدف، تنقیح و پالایش روش است. بر این اساس اگر روش و منطق صحیح تفکر به کار گرفته شود، مانعی در مسیر عقل برای نیل به حقایق عالم وجود نخواهد داشت (واعظی، ۷۷). از جمله چهره‌های اصلی هرمنوتیک در این عصر می‌توان به «کریستین ولف»^۱ (۱۸۲۴ - ۱۷۵۹ م)، «فریدریش آست»^۲ (۱۸۴۱ - ۱۷۷۸ م) و در زمینه دانش تاریخ، «یوهان مارتین کلادینیوس»^۳ (۱۷۵۹ - ۱۷۱۰ م) اشاره کرد.

کلادینیوس که اهتمام ویژه‌ای به تاریخ داشت، توانست قواعد تفسیر در عصر روشنگری را کلیت بخشد و بیان منظمی از آن ارائه دهد. وی نظریه تفسیر را از منطق جدا کرد و آن را به عنوان علم کمکی برای سایر علوم قرار داد (واعظی، ۷۹). وی مدعی بود که هرمنوتیک برای خودش یک رشته متمایز است و روشی محسوب می‌شود که در شعر، فن بیان، ادبیات و تاریخ به کار می‌آید. همین‌طور هرمنوتیک را فن دستیابی به فهم کامل تعریف می‌کند و برای نیل به این نوع فهم دو معیار مطرح می‌کند که اولی بر فهم نیت مؤلف و دومی استفاده از قواعد عقل و خرد مبتنی است (شرت، ۸۵). از آراء او درباره هرمنوتیک آنچه بیشتر شهرت یافت، نظر او درباره دیدگاه (پرسپکتیو) است. او معتقد بود دیدگاه ریشه در حاق ماهیت انسان دارد و از آن گریزی نیست. نکته مهم در خصوص این نقطه نظر کلادینیوس این است که وی این مورد را در علوم مختلف از جمله تاریخ به کار گرفت. به نظر او اختلاف گزارش مورخین صرفاً بدان جهت نیست که بعضی از آنها به خطا رفته و اقوال متناقض اظهار کرده، بلکه بدان علت است که دیدگاه متفاوت داشته‌اند (ریخته‌گران، ۶۳). بدین گونه او اعتقاد دارد که هر مورخی از دیدگاه خاص خویش به تاریخ نظر می‌افکند و اگر

1 - Wolff, C.

2 - Aset, F.

3 - Chladenius, J. M.

مورخ دیگری نیز همان دیدگاه را داشته باشد، همانی می‌بیند که آن مورخ می‌دید. طرز تلقی کلا دینیوس به دیدگاه یا همانا امکان دخالت چشم‌انداز مفسر در امر تفسیر، بعدها در هرمنوتیک فلسفی قرن بیستم نیز مورد توجه قرار گرفت (واعظی، ۷۹). در نگاه کلا دینیوس، رسالت هرمنوتیک کمک به درک معنای حقیقی متن است و باید از فن تفسیر در جهت رفع ابهام - ابهامی که ناشی از فقدان اطلاعات و تصورات لازم برای فهم متن از سوی مخاطب است - و فهم متن بهره گرفت (همان، ۸۱ - ۸۰).

با تمامی اهمیت روشنگری، آنچه که بیشترین تأثیر را در روند هرمنوتیک داشت نه روشنگری بلکه ضد روشنگری بود که مهم‌ترین جریان آن نیز «رمانتیسیم» محسوب می‌شود. با رمانتیسیم، مباحث هرمنوتیکی به طور جدی‌تری مطرح گردید و لذا می‌توان گفت طفل هرمنوتیک از زهدان رمانتیک متولد شد. در همین جهت بسیاری از بزرگان هرمنوتیک از جمله شلایر ماخر، هومبولت و درویزن در وهله اول رمانتیک بودند (ر. ک: شرت، ۸۹؛ صادقی، ۷۱ - ۷۰؛ گادر، ۱۱ - ۱۰؛ Gadamer, Trust and Method, 173-84; Bleicher, 13-14).

هرمنوتیک شلایر ماخر

از «فردریش ارنست دانیل شلایر ماخر»^۱ (۱۸۳۴ - ۱۷۶۸ م) به عنوان پدر هرمنوتیک نام برده می‌شود، چرا که نظریه پردازی در زمینه مباحث هرمنوتیک به معنای دقیق و نظام‌مند با او آغاز شد و دامنه مباحث هرمنوتیکی او آنقدر پر نفوذ بود که حتی به هرمنوتیک قرن بیستم نیز کشیده شد. از این حیث هم هرمنوتیک معرفت‌شناسانه و هم هستی‌شناسانه (فلسفی) متأثر از افکار اوست (Gadamer, Trust and Method, 184-96). با این حال بهتر است که شلایر ماخر را بنیانگذار «هرمنوتیک مدرن» بدانیم تا این که او را پدر و پایه‌گذار هرمنوتیک به شمار آوریم (احمدی، ۷۵؛ واعظی، ۷۲). شلایر ماخر به هرمنوتیک رسالت عام بخشید و این امر در تعریف ابتکاری او از

1 - Schleiermacher, F. E. D.

هرمنوتیک نهفته است. در نزد وی هرمنوتیک عبارت است از نظریه فهم. بدین معنا که در تلقی سنتی از هرمنوتیک، فهم متن امری طبیعی قلمداد می‌شد و هرمنوتیک نقش کمکی در آن ایفا می‌کرد. شلایر ماخر بدفهمی را امری طبیعی می‌دانست و برای اولین بار اعلام کرد که به طور معمول انسان مطالب را غلط درک می‌کند، پس از ابتدا برای درک درست مطالب و متن باید از هرمنوتیک یاری گرفت. از این حیث، هرمنوتیک از همان آغاز تلاش برای فهم است، چرا که امکان بدفهمی در تمامی مراحل وجود دارد (واعظی، ۸۳). در نگاه شلایر ماخر، در تفسیر متن، همواره امکان سوء فهم وجود دارد و لذا هرمنوتیک به عنوان «هنر تفسیر» مجموعه قواعدی روشمند برای جلوگیری از بدفهمی است. برخلاف کلادینیوس که اصل را بر صحیح بودن فهم و تفسیر می‌گذاشت و معتقد بود تنها در مواقع ابهام باید از هرمنوتیک بهره گرفت، شلایر ماخر اصل را بر سوء فهم دائم می‌نهاد و هرمنوتیک را هنر پرهیز از بدفهمی تلقی می‌کرد. تأکید شلایر ماخر همانند کلادینیوس بر تفسیر متن بود و صرف نظر از جایگاهی که در تاریخ هرمنوتیک دارد در سیر تحول دانش تاریخ نیز می‌تواند مورد نظر قرار بگیرد. چرا که در دانش تاریخ، بنیانی که این دانش بر فراز آن استوار می‌شود، متون تاریخی‌اند و رهیافت خاص شلایر ماخر مبنی بر در معرض بدفهمی مدام بودن مفسر و جبران این بدفهمی به کمک هرمنوتیک، می‌تواند مورخین را به عنوان کسانی که با گزینش، شناخت و تفسیر مطالب متون، دانش تاریخ را بنیان می‌نهند، الگوی مؤثری باشد. در نگاه شلایر ماخر رسالت مفسر، «بازسازی»^۱ و «باز تولید»^۲ است. از نظر وی مفسر وقتی به فهم متن می‌رسد که اصل ذهنی مؤلف که منجر به آفرینش متن شده است را بازآفرینی کرده و به درک فضای ذهنی مؤلف در هنگام تولید متن نائل آید (واعظی، ۸۷). چنین رهیافتی وقتی در مورد دانش تاریخ و البته در مرحله گردآوری داده‌های

1 -reconstruct.

2 -reproduce.

موثق تاریخی لحاظ شود، اصالت داده‌های تاریخی را در راستای بازآفرینی شرایط تاریخی اعصار گذشته مهم جلوه می‌دهد و «فاکتولوژی»^۱ تحقیق را از حدود و ثغور اطمینان بخش برخوردار می‌سازد.

بازآفرینی فضای متن در نگاه شلایر مآخر از طریق «مواجهه با ذهنیت مؤلف» و درک فردیت مؤلف و صاحب اثر صورت می‌گیرد، از این روی هر فهمی بر درک فردیت دیگری مشتمل است و اگر چنین فهمی را مسلسل در نظر بگیریم، هرمنوتیک ماهیتی عام پیدا می‌کند. هرچند چنین تفسیری اگر بخواهد مبنای روش شناختی برای مورخین باشد، از ماهیت ساختاری و جمعی گذشته به نفع نگرش انفرادی مورخین هم عصر واقعه می‌کاهد و با دیدگاه اندیشمندان هرمنوتیک فلسفی که فهم عینی گذشته را غیر ممکن دانسته و فهم گذشته را تابع و عین فهم مورخین زمان حال می‌دانند همخوانی بیشتری پیدا می‌کند، اما این درک فردیت مؤلف از آن حیثی که بعدها مورد توجه دیلتای قرار گرفت و وجود تجارب و معانی مشترک در میان انسان‌ها و امکان درون فهمی به کمک آن‌ها را طریق همواری برای فهم گذشته تلقی کرد مثبت جلوه می‌کند و در فهم بینش مورخین نیز مؤثر واقع می‌شود (Bleicher, 70-71). وجه دیگر هرمنوتیک شلایر مآخر که آن هم می‌تواند به بسط حوزه شناخت تاریخی کمک کند این است که هرمنوتیک را از مرز نوشتار و انحای آن فراتر برده و گفتار و سخن را نیز مشمول آن دانسته است. این حوزه شمول که بعدها در نزد دیلتای بسیار گسترش یافت و تمام تجلیات حیات انسانی را شامل می‌شد به خصوص در تاریخ‌نگاری معاصر و از جمله تاریخ شفاهی تأثیر قابل توجهی داشته و می‌تواند فاکت‌های متفاوت و وسیع‌تری را در اختیار محقق تاریخ گذارد.

۱- تمامی تلاش‌هایی که از ابتدای تحقیق تا رسیدن به داده‌های موثق و قابل اطمینان در ارتباط با موضوع تحقیق صورت می‌گیرد را می‌توان فاکتولوژی (Factology) نامید. هرچند به ظن برخی به هیچ وجه امکان رسیدن به داده‌های کاملاً موثق وجود ندارد و به هر حال جمع آوری داده‌ها با هر دقتی گزینشی است اما به شرط این که گزینشها در راستای مصالح و دیدگاههای جمعی باشد و نه منافع شخصی قابل قبول است (در خصوص ضرورت همخوانی گزینشها با مصالح و دیدگاههای جمعی رک: کار، ۲۳-۱۱۳).

شلایر ماخر، باز تولید فضای ذهنی که مؤلف در آن به سر می‌برده است را از طریق عمل هم‌زمان تفسیر دستوری و تفسیر روان‌شناختی می‌داند. تفسیر دستوری یا زبانی مشتمل بر فهم متن با بهره‌گیری از قواعد لفظی و ادبی و قالب‌های تعبیر و سبک نگارش نویسنده است و تفسیر روان‌شناختی یا فنی درک ذهن و نیت مؤلف و به اصطلاح فردیت اوست. توجه شلایر ماخر به تفسیر روان‌شناختی بعدها در هرمنوتیک دیلتای نیز مؤثر افتاد و در تمایز میان علوم طبیعی و علوم انسانی سهم بنیادین ایفا کرد (ریکور، ۱۵). حلقوی بودن فهم و تفسیر متون بر مبنای در نظر داشتن فهم کلیت متن با در نظر داشتن اجزای آن و فهم اجزاء در چارچوب کلی آن در نگاه شلایر ماخر نیز که مورد توجه دیلتای و با تعبیر متفاوت مورد توجه «هایدگر» قرار گرفت نکته مهم دیگری است که می‌تواند در فرایند شناخت تاریخی مؤثر باشد. با توجه به این نقطه نظر که از قدیم‌الایام موضوعات تاریخی را منفرد، جزئی و متغیر می‌دانسته و آن را فاقد وجه علمی مورد نظر در قضایای فلسفی به شمار می‌آورده‌اند، این نقطه نظر شلایر ماخر و متفکران بعدی هرمنوتیک، پاسخی قانع‌کننده فراهم می‌آورد که مورخین اجزاء را از حیث کلی، امور منفرد را از حیث جمعی و تغییر را از حیث ثبات در نظر بگیرند. برخلاف هرمنوتیسین‌های فلسفی که حلقه هرمنوتیک را تردد معنا میان مفسر و متن می‌دانند و ذهنیت و پیش‌فرض‌های مفسر را در برقراری دور هرمنوتیکی مقدم می‌شمارند، نزد شلایر ماخر، دور هرمنوتیکی، میان اجزای جملات و کل جملات و جملات و کل متن در تردد است و ذهنیت مفسر دخالتی نداشته و دور هرمنوتیکی در جهت رسیدن به فهم عینی متن با محوریت مؤلف به کار گرفته می‌شود. از همین رهگذر ویژگی دیگر هرمنوتیک شلایر ماخر، اعتقاد به امکان فهم عینی متن و درک مقصود واقعی صاحب سخن یا نویسنده متن است. حتی این نکته که مفسر همواره در معرض بدفهمی است و لذا امکان رسیدن به فهم عینی کم‌رنگ می‌شود نیز او را از اعتقاد به فهم عینی متن منصرف نمی‌سازد. این نگرش که مورد توجه دیلتای نیز قرار

گرفته، در کنار باور به مؤلف محوری، او را در تقابل با متفکران هرمنوتیک فلسفی که مفسر محور بوده و تفسیر متن را ذهنی می‌دانند قرار می‌دهد. سهم شلایر ماخر در بسط حوزه هرمنوتیک بسیار قابل توجه بوده است. چرا که تا قبل از او هرمنوتیک تنها شامل تفسیر متون دینی می‌شد اما او اعلام کرد که هر نوع متنی اعم از دینی و غیر دینی می‌تواند مشمول تفسیر قرار گیرد. از این روی شلایر ماخر، هرمنوتیک را از تفاسیر کتاب مقدس آزاد ساخت و بر بعد کمی آن افزود. از این حیث بعضاً سهم شلایر ماخر در گسترش حوزه هرمنوتیک را با انقلابی که کانت در فلسفه انتقادی و فلسفه طبیعت ایجاد کرد و با عنوان «انقلاب کپرنیکی» در حوزه علوم انسانی از آن یاد می‌شود مقایسه کرده‌اند (ریکور، ۱۲-۱۳).

هومبولت و فهم تاریخی

این که چگونه می‌توان به دنیای ذهنی مؤلف راه یافت برای معاصر شلایر ماخر، «ویلهم فون هومبولت»^۱ (۱۸۳۶-۱۷۶۷ م) سؤال برانگیز شد. به خصوص در حوزه تاریخ، سؤال هومبولت این بود که چگونه می‌توان به ذهن عاملان رویدادهای تاریخی رسوخ کرد و اصولاً فهم تاریخی چگونه امکان پذیر است؟ در نگاه هومبولت فهم تاریخی مستلزم تناظر میان سوژه و اوبژه است. از آنجا که مورخ خود بخشی از تاریخ است و تاریخ در درون او فعال است، لذا پیوندی درونی میان مورخ و روح تاریخی حاصل می‌شود. به تعبیر وی، آنچه باید فهم شود، میان مورخ به مثابه سوژه با اوبژه یا همانا موضوع شناخت تاریخی است (شرت، ۹۹-۱۰۰). چنین رهیافتی نسبت به چگونگی مسئله شناخت و از جمله شناخت تاریخی که مورد نظر هومبولت است در فلسفه تاریخ هگل نیز نمود مشخصی دارد. در نزد هگل، تاریخ تنها شماری از واقعیت‌ها نیست که در طول زمان رخ داده‌اند. آنچه که در طی زمان با عنوان واقعیت‌ها

1 - Humboldt, W. Von.

یا همانا «فاکت‌های تاریخی» دیده می‌شود چیزی جز «این‌همانی» اندیشه بشری با آن‌ها و تداخل و تعامل ذهن انسان با عینیت‌های بیرونی نیست. آنچه که حرکت تاریخ را موجب می‌شود پیوند و وحدت و یا سنتز میان سوژه و اوبژه است. برای هگل همه رویدادهای تاریخی، این‌همانی ذهن و عین است (صادقی، ۱۳۲). اگر بخواهیم این رهیافت هگلی درباره معرفت تاریخی را با تعبیر هومبولتی به کار ببریم، در آن صورت، فهم تاریخ این‌همانی و سنتز میان اندیشه مورخ عصر وقوع حوادث با واقعیت‌های تاریخی است.

هومبولت بیشتر به آن نوع تفسیری می‌پردازد که مورخین آن را به کار می‌گیرند. وی مدعی است که مورخ در حین عمل فهم همچون هنرمند به عملی خلاقانه دست می‌زند، چرا که مورخ صرفاً شاهد امور و رویدادهای منفرد و خاص است و باید از پیوند رویدادها تصویری کلی بیافریند و رویدادهای خاص و منفرد را در یک قالب کلی بریزد و این امر به هنرمندی و خلاقیت او بستگی دارد (شرت، ۱۰۰). نگرش او در خصوص تأویل تاریخی بسیار تأثیر گذار بود و مسائل تازه‌ای را در اذهان اندیشمندان حوزه تاریخ مطرح کرد که قابل توجه‌ترین آن‌ها درویزن بود که درباره هرمنوتیک تاریخی آثاری نیز منتشر کرد.

درویزن و هرمنوتیک در تاریخ

«یوهان گوستاو درویزن»^۱ (۱۸۸۹-۱۸۰۸ م) در میان مورخان آلمانی، نخستین فردی است که منظم‌تر از دیگران درباره روش شناسی علم تاریخ به تفکر پرداخته است (فروند، ۵۵). از دید وی رمز موفقیت علوم تجربی در آگاهی روش شناختی صاحبان این علوم نهفته بود؛ لذا رسالت شناخت تاریخی را نه تعیین قوانین تاریخی بلکه قواعدی می‌داند که بر روند تحقیق تاریخی حاکم است. در همین جهت در برخی از

1 - Droysen, Johan Gustav.

نوشته‌هایش وعده تأسیس روش شناسی تاریخی، مشتمل بر قواعد عام و کلی برای روش شناخت مقوله‌های تاریخی، را داده بود (واعظی، ۱۰۲). البته دروین به این وعده خود وفا نکرد اما دیدگاهش در خصوص مسائل روش شناسی و فلسفی تاریخ او را در جرگه اندیشمندانی قرار داد که نگرش ضد پوزیتیویستی داشتند. دروین به سه گونه تحقیق و معرفت معتقد بود. معرفت نظری، معرفت طبیعی و معرفت تاریخی. ماهیت این سه گونه معرفت را به ترتیب نیل به شناخت، نیل به تبیین و وصول به تفهم می‌دانست و هیچ یک را بر دیگری دارای رجحان نمی‌دانست. از نظر او هر یک از این سه علوم، واقعیت را از دیدگاه متفاوتی ارائه می‌دهند (ریخته‌گران، ۸۶). با این حال و به رغم این عدم برتری، تأکید او بر «تفهم» ناظر بر این است که هرگز نمی‌توان به گونه ای عینی تاریخ نگاری کرد. چرا که هرگز هیچ گزارش شفاهی یا کتبی از تاریخ نمی‌تواند ادعا کند که رویدادها را دقیقاً به همان شکلی که در گذشته رخ داده‌اند ارائه می‌دهد. در اصطلاح امروزی، تاریخ به هیچ وجه نمی‌تواند و مورخین نباید این آرزو را در ذهن بپرورانند که علمی به معنای تبیینی باشد، چرا که کار مورخ نه علمی بلکه تفسیری (تأویل) است (شرت، ۱۰۲). بدین گونه، او برای صورت بندی تاریخ، رویکرد هرمنوتیکی را انتخاب می‌کند. از نظر دروین، علوم تاریخی نیز همانند علوم تجربی نیازمند آگاهی روش شناختی است. در نگاه وی فهم از راه تحقیق تاریخی، نه تصویری از آنچه واقع شده بلکه بازسازی ذهنی و تفسیر ما از حوادث و وقایع است (Bleicher, 17-18). نکته مهم در نظریات وی این است که تحقیق تاریخی، هیچ زمانی به پایان نمی‌رسد، چرا که تاریخ که موضوع تحقیق تاریخی است هیچ گاه در اختیار ما قرار نمی‌گیرد و نشانه‌های آن مستقیم و بدون واسطه به مفسر پدیده‌های تاریخی داده نمی‌شود، لذا تاریخ هیچ گاه به پایان خود نرسیده و فهم و تفسیر آن نیز سرانجامی ندارد (واعظی، ۱۰۳-۱۰۲). این امر که استمرار تحقیق در علوم تاریخی را در خود دارد از این نظر هم که با عقیده معتقدان به این که تاریخ هیچ وقت به غایت

نهایی و پایان کار نمی‌رسد حائز اهمیت است (ر. ک: کار، ۳۴-۳۱). از نظر دروینز مراحل فهم تاریخی به این ترتیب رخ می‌دهند: اول وثوق و صدق داده‌ها و شواهد از سوی مورخین ارزیابی می‌شود و در مرحله دوم داده‌های موثق تاریخی مورد تفسیر قرار می‌گیرند (شرت، ۱۰۳). اگر مورخ در مرحله اول باقی بماند او تاریخ را به نقد اسناد و مدارک تقلیل داده است و چنین برداشتی همان دیدگاه پوزیتیویست‌هاست. از این روی مورخ باید درصدد برقرار ساختن مناسبات میان حوادث برآید که این نیز از راه تأویل امکان پذیر است. در عین حال چنین مسئله ای دشوار و پیچیده نیز هست، چرا که در این کار مورخ باید سعی کند آنچه را که در درون حوادث نهفته است و دیگر مورخان ندیده‌اند را آشکار سازد (فروند، ۵۶). با این وصف کار مورخ تنها تعیین صدق گزارش وقایع از روی اسناد و مدارک نیست بلکه تفسیر آن‌ها نیز بر عهده اوست تا دریابد که گذشته چگونه در آن‌ها متجلی شده است. با این ملاحظات دروینز نتیجه می‌گیرد که کار مورخ در حوزه هرمنوتیک جای می‌گیرد و تکلیف او تفهّم گذشته و ارتباط آن با افق زمانی حال است (ریخته‌گران، ۸۶). از این جهت دروینز نخستین کسی است که تفهّم را در مقابل تبیین قرار داد. به تعبیر او تفهّم خاص علوم اخلاقی (انسانی) و تبیین خاص علوم طبیعی است. این نقطه نظر مهم دروینز مبنی بر تمایز روش شناسی علوم طبیعی و تاریخی مبحث مهمی بود که دیلتای فیلسوف - مورخ آلمانی آن را پی گرفت و به جایگاه خاص خود رسانید (فروند، ۵۸).

هرمنوتیک دیلتای و معرفت‌شناسی تاریخی

«ویلهلم دیلتای»^۱ (۱۸۳۳-۱۹۱۱) از توجه به تمایز میان علوم طبیعی و انسانی به هرمنوتیک رسید. او در هرمنوتیک بنیان معرفت‌شناختی مستقلی برای علوم انسانی دید و در اثبات آن بسیار کوشش ورزید (بلاشیر، ۱۷). دیلتای معتقد بود که علوم انسانی،

1 - Dilthey, Wilhelm.

ماهیتی تاریخی دارند، چرا که مدام در حال شدن و صیوروت هستند. در نگاه دیلتای علوم انسانی لاینقطع، همراه با رشد روح و عمل انسانی گسترش می‌یابند، به همین جهت است که معرفت تاریخی در عین حال معرفت به انسان نیز هست. بر این اساس هر نقد واقعیت انسانی در عین حال نقدی تاریخی نیز به حساب می‌آید، پس خود عقل هم تاریخی است (فروند، ۷۷). از این روی وی بر آن شد که کتابی در نقد عقل تاریخی بنویسد و در آن به بررسی عقل بدان گونه پردازد که در تاریخ ظهور کرده است. اولین قدم در این راه نقادی شناخت تاریخی بود (زعفرانچی، ۱۴۰). مسئله نقادی شناخت تاریخی بسیار مورد توجه دیلتای بود و در این راه موفق به تدوین سه اصل شد که عبارتند از: ۱- همه مظاهر و جلوه‌های بشری، بخشی از سیر تاریخی هستند و باید آن‌ها را به شیوه تاریخی تبیین نمود و نمی‌توان آن‌ها را به صورت انتزاعی تعریف کرد. در نگاه وی حتی خود انسان نیز مشمول همین قاعده است و جمله معروف کانت: «تمامیت انسان فقط در تاریخ است» ناظر بر این اندیشه است. ۲- عالم انسانی یا مورخ مقید به افق فکری و زمانه خودش است. به تعبیر امروزی او در گفتمان زمان حال حضور دارد و وابسته به آن است. ۳- شناخت دوران مختلف و مردمان متفاوت تنها با رسوخ عمیق در نقطه نظرهای خاص آن‌ها امکان پذیر است (ادواردز، ۲۷۷). این که چنین رسوخی چگونه و با چه روش و فرآیندی امکان پذیر می‌شود؟ باید پاسخ دیلتای را شنید.

دیلتای بنا بر ملاحظات تاریخی خاص آلمان در قرن نوزدهم، در پی کشف تاریخ به عنوان علمی تراز اول بود. حد فاصل دوران شلایر ماکر تا دیلتای را مورخینی چون «درویزن» و «فون رانکه» به سر می‌بردند. درویزن همچنان که آمد تاریخ را تعامل ذهن مورخ و متن می‌دانست و با رویکرد خاص خود در تعالی هرمنوتیک و همین طور دانش تاریخی، تأثیرگذار بود، اما «لئوپولد فون رانکه» رویکرد پوزیتیویستی به معرفت تاریخی داشت و با وجود نقش تعیین کننده‌ای که در رویکرد انتقادی به تاریخ و به

ویژه نقد منبع و چگونگی نیل به داده‌های موثق و قابل اطمینان در پژوهش‌های تاریخی داشت، قائل به تفسیر و تحلیل داده‌های تاریخی نبود و شناخت صرف و واقعی فاکت‌های تاریخی، آنچنان که رخ داده‌اند را مد نظر داشت (کالینگوود، ۷۰-۱۶۸). از این روی دیلتای از همان آغاز جهت‌گیری مایل به درویزن در خصوص معرفت تاریخی و مشی نزدیک به شلایر مایر در خصوص هرمنوتیک و فهم متون تاریخی داشت (Gadamer, *Trust and Method*, 513). دیلتای تحت تأثیر تاریخ‌گرایی^۱ این عصر رابطه تاریخ و هرمنوتیک را تشریح می‌کرد. اصل مطلب در تاریخ‌نگری وی این بود که هر کس، متون گذشته و در کل همه چیز را در چارچوب معیارهای زمان خویش می‌فهمد (زعفرانچی، ۱۴۰؛ Gadamer, *Trust and Method*, 514). در همین جهت دیلتای درصدد درک استمرار تاریخی بود و قبل از انسجام متن، انسجام تاریخ و خود واقعیت‌های تاریخی و روابط درونی آن‌ها را مهم می‌شمرد. در همین راستا دیلتای سعی در تدوین مجدد معرفت‌شناسی تاریخی کرد و هرمنوتیک او به جای هستی‌شناسی رویکرد معرفت‌شناسی داشت. نظر به استحاله دانش تجربی و طرد کامل رویکرد هگلی به تاریخ در عصر دیلتای، در نگاه او، تنها راه اعتبار بخشیدن به معرفت تاریخی، بعد علمی بخشیدن به آن بود تا علوم فرهنگی (علوم تاریخی) را از شأنی هم پایه علوم طبیعی برخوردار سازد. چگونگی انجام این کار را دیلتای با طرح تقابل میان تبیین طبیعت و فهم تاریخ مطرح کرد که از بطن این تقابل هم زمینه برای تعالی هرمنوتیک فراهم شد و هم شأن معرفتی تاریخ بالا گرفت (بنگرید به: ریکور، ۱۸-۱۷؛ واعظی، ۳۶؛ Bleicher, 2-3). مشخصه بارز فهم از نظر دیلتای در روانشناسی نهفته بود و محقق علوم انسانی که برای دیلتای نام کلی تاریخی داشت، باید از راه درون فهمی و به اصطلاح پیوند همدلانه با مؤلف - و به تبع آن با انسان‌هایی که با عنوان عاملان وقایع توصیف شده به وسیله مؤلف مطرح‌اند - به فهم موضوعات این علوم

1 - historicism.

بپردازد. برخلاف مکتب تحصّلی که تفاوت میان دنیای طبیعی و روانی را فراموش می‌کند، دیلتای اختلاف صریح این دو وادی و درک علّت‌گرایانه و تبیینی اولی و شناخت تفهیمی و درون‌گرایانه عالم انسانی را مورد تأکید قرار می‌داد (سروش، ۱۳۹، ۱۸۰، ۳۲۶؛ فی، ۵۷-۱۵۴؛ Bleicher, 19-24). دیلتای همانند نوکانتی‌های عصر خویش، در علوم انسانی، در مقابل نگاه اجتماعی مورد نظر هگل فردیت را ترجیح می‌داد و لذا در علوم معنوی و فرهنگی سهم روانشناسی - به عنوان علم مربوط به فردی که در جامعه و تاریخ زندگی می‌کند - را اساسی می‌شمرد. دیلتای که تحت تأثیر «ادموند هوسرل» به امر مهم «التفات یا قصدیت» (یعنی قصد کردن معنایی که قابل شناسایی است) اعتقاد داشت، بر این باور بود که از راه همدلی و ویژگی‌های خاص روانی شخصیت انسانی می‌توان قصد و معنای اعمال انسان را در گذشته فهمید. دیلتای می‌گوید در قدم اول رویکرد هرمنوتیکی به تاریخ باید کل جهان اجتماعی و انسانی را همانند یک متن در نظر بیاوریم و تجسم کنیم. در قدم دوم باید تأویل دستوری را در پیش بگیریم، لذا به دانستن زبان مردم ادوار گذشته و رویدادهای زمان آن‌ها نیاز داریم. البته باید رویدادهای جزئی را بر اساس کل تأویل کنیم تا معنای آن‌ها را دریابیم و بفهمیم. در قدم سوم و آخر باید از طریق تفسیر روان‌شناختی به همدلی با حوادث تاریخی برسیم یعنی خود را به جای شخصیت‌های تاریخی تصور کنیم تا درکی از جهان انسانی او به دست آوریم (شرت، ۱۰۸). این چنین دیدگاهی بدین معنی است که فرد (محقق) از قابلیت جایگزینی خویش به جای فرد یا افراد دیگری که در گذشته اعمالی را انجام داده‌اند برخوردار است و تفسیر فهم تجلیات زندگی است که در نوشتار ساکن و جامد متون آمده است. این چنین فهمی که از طریق انتقال به ذهنیت روانی شخص یا اشخاص دیگر حاصل شده است، امکان شناخت درون پیوستگی و یا کلیت دوران گذشته را در یک چارچوب پیوسته و مستمر فراهم می‌سازد. دیلتای فلسفه حیات را اساساً حرکتی پویا می‌نگریست اما شناخت این حرکت را تنها از راه تفسیر

آثار و نشانه‌ها امکان پذیر می‌دانست. از این منظر دیلتای عینیت را نیز تفسیری می‌دانست و آن را به تفسیر آدمی مرتبط می‌کرد (ریکور، ۲۵-۲۳). دیلتای در پی ارائه اصول و مبانی عام معرفتی برای علوم انسانی بود. در نگاه وی ریشه تفکیک روش شناختی علوم انسانی از علوم طبیعی ناشی از تفاوت هستی شناختی موضوعات این دو رشته بود. چرا که پدیده‌های طبیعی که موضوع علوم تجربی و طبیعی را تشکیل می‌دهند به لحاظ وجود، واحد و تک ساحتی‌اند اما پدیده‌های انسانی و تاریخی سرشتی ترکیبی دارند. در خصوص انسان علاوه بر ضرورت شناخت لایه‌های بیرونی شخصیت او که می‌تواند موضوع علوم تجربی باشد باید لایه‌های درونی شخصیت او را نیز مطالعه کرد و چنین امری از عهده علوم تجربی بر نمی‌آید و نیازمند روش شناسی خاص خویش است (واعظی، ۱۰۶). دیلتای که به فلسفه حیات قائل بود و تمامی رفتار و کنش و آفرینش و خلاقیت‌های ذهنی و جسمی انسان را با عنوان حیات تعبیر می‌کرد برخلاف هگل که از یک کلیت جمعی سخن می‌گفت و نیرویی به نام «روان» را هدایتگر زندگی می‌دانست، حیات را عبارت از تجمع و تراکم حیات‌های فردی می‌دانست و برخلاف پوزیتیویست‌ها که تنها امکان شناخت صور بیرونی حیات را عملی می‌دانستند معتقد به امکان شناخت کلیت حیات انسان‌ها بود. در نزد دیلتای هر انسانی، همان طور که خود دارای تجربه حیاتی است، قادر است به طریقی در تجربه حیاتی دیگران سهیم شود و اعمال و گفتار و رفتار و خلاقیت و آفرینش‌های آن‌ها را شناسایی کند. به عبارتی انسان‌ها از راه معانی و درک و پیوند معانی مشترک میان انسان‌ها قادر به شناخت حیات دیگرانند و هدف اصلی علوم انسانی نیز شناخت حیات است (واعظی، ۱۰۹-۱۰۸؛ ریکور، ۲۵-۲۳؛ Gadamer, Trust and Method, 249-50). دیلتای در کنار عقلانیت انسان که به شدت مورد توجه کانت بود و مقولات فاهمه را بدین طریق طبقه‌بندی کرده بود، به تمایل و اراده انسان نیز در کنار این عقلانیت توجه می‌کرد و پویایی حیات درونی انسان را در ترکیب آن‌ها جستجو می‌نمود. در نگاه

دیلتهای آشنایی با فرایندهای ذهنی که از خلال آن‌ها معانی و تجارب بشری، آشکار و منتقل می‌شود و شناخت زمینه‌ها و نظام‌های فرهنگی و اجتماعی که تجارب و معانی در آن‌ها محقق شده است، در شناخت حیات دیگران و اشراف بر جوانب آن نقش مؤثر دارد (واعظی، ۱۱۲-۱۱۱). دیلتهای با ادعاهای جهان شمول علوم طبیعی که روش‌های پوزیتیویستی - تبیینی - را به کار می‌برند، مخالف بود. او اعتقاد داشت چنین روش‌هایی فقط در علوم طبیعی و فیزیکی صادق هستند و استدلال می‌کرد این روش‌ها در علوم انسانی یا به کار نمی‌آیند یا کارایی بسیار محدود دارند (احمدی، ۷۸). پس علوم انسانی چاره‌ای ندارند جز اینکه از تفهم سود بجویند که فرآیند آن از طریق تأویل بشر میسر است، چرا که تاریخ بزرگ‌ترین سند و مکتوبی است که حیات بشر در آن جلوه یافته است (زعفرانچی، ۴۴-۱۴۳). دیلتهای با وجود قائل بودن به عدم کفایت روش تجربی در فهم جهان مخلوق ذهن انسانی، امکان ارائه تعمیم و قضایای کلی در علوم انسانی را به طور کلی رد نمی‌کرد و ارائه تعمیم در علومی مثل جامعه‌شناسی و اقتصاد را می‌پذیرفت، اما آن‌ها را قوانین عام و محض نمی‌دانست و قوانین علوم تجربی را متفاوت می‌دید. از دید دیلتهای نظر به اراده و اختیارمندی در انسان امکان ارائه قوانین ثابت و عام در مورد آدمی وجود ندارد. علوم اجتماعی تنها می‌توانند در جستجوی نظم‌های گذشته باشند اما نمی‌توانند آینده را گزارش کرده و پیش‌بینی نمایند (واعظی، ۱۵-۱۱۴؛ کالینگوود، ۲۳-۲۱۹). در ارزیابی میزبان کامیابی دیلتهای در ارائه روش‌شناسی عام برای علوم انسانی یک نکته مهم میزان موفقیت او در غلبه بر «تاریخ‌گروی» است. تاریخ‌گروی، سرسختانه از نسبی بودن و تاریخت علوم انسانی دفاع می‌کرد و دیلتهای سعی در آشتی میان تاریخت انسان و عینیت علوم انسانی داشت. دیلتهای ضمن این که برخی از اصول تاریخ‌گروی (همچون تجلیات حیات انسانی را بخشی از فرایند تاریخی دانستن و لزوم تبیین آن‌ها با اصطلاحات تاریخی، فهم افراد و اعصار مختلف از دیدگاه خاص مفسر و تفسیر گذشته در چارچوب افق زمانی عصر

مفسّر) را می‌پذیرد، از حیث اشتراک انسان‌ها در تجارب حیات، سعی در ارائه قواعدی تمام و عینی برای فهم حیات انسانی می‌نماید. از این جهت آگاهی ما نسبت به تجارب درونی خودمان که بر همین اساس امکان آگاهی نسبت به تجارب درونی دیگر انسان‌ها را برای ما فراهم می‌کند به معنای عینی بودن پدیده فهم است. با این حال نقد وارد بر دیلتای این است که از یک طرف مورخ و مفسّر را وجودی تاریخی و مربوط به شرایط و افق تاریخی (خاصی) برمی‌شمارد و از سوی دیگر او را از طریق همدلی قادر به شناخت موضوع تحقیقی مربوط به افقی دیگر می‌داند. به عبارتی در حالی که دیدگاه خاص مورخ در نتایج تحقیق و فهم تاریخی او تأثیرگذار است دیلتای معتقد است که مورخ می‌تواند خود را از تأثیر زمینه تاریخی که در آن به سر می‌برد رها سازد و از راه همدلی افق زمانی گذشته را بشناسد (کالینگوود، ۲۴-۲۳؛ Gadamer, Truth and Method, 219-24; Bubner, 99-100). نقد منتقدان هرمنوتیک فلسفی نظیر هایدگر و گادامر به دیلتای هم در همین جهت است. از دید آن‌ها دیلتای به لوازم منطقی اعتقاد به تاریخت (همه چیز و از جمله انسان و مورخ و مفسّر وجودی تاریخی‌اند) انسان پایبند نبوده و لذا آن‌ها برخلاف دیلتای امکان فهم مطابق با واقع تاریخی را منکرند و به جای آن از ضرورت گفتگوی مورخ با گذشته و فهم گذشته بر اساس افق گفتمانی زمان حال سخن می‌گویند (واعظی، ۱۱۹-۱۱۶). اهم نقطه نظرات دیلتای در هرمنوتیک را می‌توان چنین جمع بندی کرد:

- دیلتای تحت تأثیر شلایر ماخر رسیدن به فهم با محوریت متن از طریق دور هرمنوتیکی و توجه به رابطه جزء و کل جملات و جملات و کلیت متن توجه دارد و تفسیر دستوری را در این جهت مهم می‌شمارد.

- دیلتای نیز همانند شلایر ماخر محور هرمنوتیک را مؤلف محوری می‌داند و به لزوم رسیدن به ذهنیت مؤلف به عنوان اساس تفسیر معتقد است.

- دیلتای علاوه بر تفسیر دستوری و ادبی به زمینه‌های فرهنگی، فکری و جهان بینی مؤلف که به فهم ذهنیت و اندیشه‌های خالق اثر کمک می‌کند نیز توجه دارد و این امر یکی از موارد اختلاف هرمنوتیک او با شلایر ماخر است.

- دیلتای همانند شلایر ماخر به فهم عینی متن با تأکید بر شناخت ذهنیت مؤلف اعتقاد دارد و سعی در ارائه قواعد لازم و روش شناختی مناسب در علوم انسانی می‌کند. - دیلتای درون فهمی و تفسیر روان‌شناختی را در کنار تفسیر دستوری امر مهمی برای شناخت ذهنیت مؤلف اثر می‌داند و قائل به درک همدلانه اندیشه‌های مؤلف در نتیجه فلسفه حیات و تجارب و معانی مشترک انسان‌های ادوار مختلف از حیث انسان بودن یکدیگر می‌باشد.

- نگرش هرمنوتیکی دیلتای صبغه تاریخی پررنگی داشته و صرف نظر از انتقاداتی که بر آن وارد است به فهم بهتر هستی و روش شناسی تاریخی کمک می‌کند.

- دیلتای در عین حال اعتقاد به عینی بودن فهم، نظریه «فهم برتر» و این که مفسر می‌تواند معنای متن را بهتر از خود مؤلف بفهمد را مطرح کرده است که چندان با هم همخوانی نداشته و یکی از معایب دیدگاه‌های او محسوب می‌شود. قائل بودن به عینیت فهم بدون تأکید بر مؤلف محوری در تفسیر متن چندان شدنی به نظر نمی‌رسد (واعظی، ۲۶-۱۲۴).

صرف نظر از تلاش‌های بزرگان هرمنوتیک سنتی، رویکرد دیگری که با رهیافت مؤلف محوری به سراغ فهم رفته و احیای هرمنوتیک سنتی را در مقابل هرمنوتیک فلسفی در دستور کار قرار داده است، عینی‌گرایی است. عینی‌گرایان دست یابی به قضایای همیشه صادق را ممکن می‌دانند و شناخت معیارها و شاخص‌های معرفت ثابت و غیر سیال را پی جویی می‌کنند. از جمله پیروان این رهیافت «اریک هرش» و «امیلیو بتی» هستند که با نقد هرمنوتیک تاریخ‌گرای هایدگر و گادامر، به دفاع از هرمنوتیک دیلتای پرداخته و هدف اصلی هرمنوتیک را فهم نیت مؤلف و متن محوری

قلمداد می‌کنند (ر. ک: هوی، ۸۰-۷۴؛ واعظی، ۱۴-۳۱۳، ۴۱-۴۴۰، ۵۲-۵۵۲). با این حال، از این جهت که مشرب هرمنوتیکی عینی گرایان به دوران معاصر مربوط می‌شود و خارج از محدوده زمانی هرمنوتیسین‌های کلاسیک است بحث درباره آن‌ها خارج از بحث مقاله حاضر است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مورخین شناخت و تحلیل کنش‌های گذشته انسان را به کمک منابع تاریخی به انجام می‌رسانند و لذا، منابع تاریخی (خواه منابع شنیداری، دیداری و مهم نوشتاری) بدیهی‌ترین وسیله برای رسیدن به اهداف مورخین هستند. نکته مهمی که در اینجا باقی می‌ماند و از همین نکته تقارن دانش تاریخ و هرمنوتیک مجال خودنمایی پیدا می‌کند، چگونگی رسیدن به فهم تاریخی از دل منابع است. از همین جاست که هرمنوتیک به عنوان دانش نیل به فهم به طور کلی، در مورد تاریخ نیز مؤثر واقع می‌شود و به عنوان دانش مُعین تاریخی، مورخین را در حصول به فهم یاری می‌دهد و می‌تواند به عنوان روش در تحقق معرفت تاریخی مؤثر واقع شود. هرمنوتیک سنتی نیز با تأکید بر مؤلف محوری و متن محوری و ضرورت اهتمام به درک مؤلفین متون و سایر منابع در شناخت موضوعات از همین رهگذر برای علم تاریخ مفید به فایده می‌نماید. مورخین در افقی حاصل از تداخل حال و گذشته موضوعات پژوهشی خویش را انتخاب کرده و به طرح مسئله و سؤال درباره آن می‌پردازند، از این روی هم شناخت و فهم گذشته‌ای که موضوع مربوط به آن دوره است، هم فهم فاصله زمانی میان عصر مربوط به موضوع پژوهش تا عصر حاضر و هم تفسیر متناظر و مؤثر بر زمان حال از موضوع مورد تحقیق، مورد نظر آن‌هاست. هرمنوتیک، واسطه‌ای است که می‌تواند چگونگی تحقق این موارد سه‌گانه را به مورخین عرضه دارد. منتها هرمنوتیک سنتی بیشتر در تحقق مقوله نخست (تبیین و فهم گذشته‌ای که موضوع مرتبط بدان است) به کار می‌آید.

توضیح این که، اگر مؤلف محوری و متن محوری را با ابتناء به پدید آمدن متن توسط مؤلف یکی بدانیم، از دید هرمنوتیسین‌های سنتی، عمده تلاش‌هایی که متخصصین تاریخ باید بدان مبادرت ورزند، بازسازی و شناخت وقایع تاریخی و شرایطی که وقایع در آن اتفاق افتاده است بر اساس اندیشه و نگرش مورخین عصر وقوع حوادث می‌باشد. به عبارتی هرمنوتیک سنتی این رویه را توصیه می‌کند که مورخین همه سعی خود را به کارگیرند تا سلسله وقایع مربوط به موضوع مورد مطالعه را آنچنان بشناسند که مورخین معاصر با آن وقایع گزارش کرده‌اند. از این حیث، لازم است که محققین تاریخ، درک استنباط و فهم مورخین معاصر با وقایع را درباره موضوع در دستور کار خویش قرار دهند. بنابراین، می‌توان گفت هرمنوتیک سنتی در مرحله تبیین تاریخی^۱ که همانا تشریح چگونگی و چرایی وقوع حوادث در پرتو شرایط خاص دوره مورد نظر است برای علم تاریخ کاربرد دارد. اگر میان تبیین بدین معنا با تفسیر به معنی ورود اندیشه محقق در راستای تحلیل نظام‌مند سلسله وقایع مربوط به یک موضوع تمایز قائل شویم هرمنوتیک سنتی در مرحله رسیدن به تبیین مورخین را یاری می‌کند. در این برداشت، هرمنوتیک در معنای تأویل که همانا کشف معنای اولیه و باطنی وقایع و به اصطلاح دستیابی به داده‌های قابل وثوق تاریخی است (و نه تفسیر که تجزیه و تحلیل واقعیت‌ها و ارائه فهم جدید از آن‌ها را مورد نظر دارد) در تحقق علم تاریخ به کار می‌آید. البته در تحقق علم تاریخ این مقوله تنها بخشی از ساز و کار لازم را در بر می‌گیرد. چرا که علم تاریخ حاصل تداخل دو افق حال و گذشته است و دانش و بینش مورخین که در زمان حال شکل گرفته و در تحلیل نظام‌مند داده‌های قابل وثوق به کار می‌رود نیز بخش دیگری از این ساز و کار را تشکیل می‌دهد. هرمنوتیک سنتی (با رویکرد مؤلف محوری و متن محوری) مورخین را در تبیین و فهم شرایط گذشته‌ای که وقایع مربوط به موضوع مورد مطالعه در آن رخ داده است کمک می‌کند، منتها با

1 -historical explanation.

بهره گیری از رویکرد مفسر محورانه که بیشتر در هرمنوتیک فلسفی مطرح است، می توان بعد دیگر تحقق علم تاریخ (که تحلیل نظام مند گذشته را با اهتمام به ارائه فهم سودمند و مرتبط با زمان حال در دستور کار دارد) را نیز پوشش داد. سهم دیگر هرمنوتیک سنتی در کمک به علوم انسانی و خاصه تاریخ، در نگرش ضد پوزیتیویستی قائلان بدان نهفته است. به ویژه با نظریه پردازی خاص دیلتای که با اهتمام به تفاوت هستی شناختی موضوعات علوم انسانی از علوم طبیعی سعی در شناخت کلیت حیات انسانی اعم از ابعاد برونی و درونی آن داشت، این وجه از تلاش های هرمنوتیکی در استقلال علمی که دیلتای آن را علوم تاریخی می نامید سهم موثر داشت. قائل بودن دیلتای به این مهم که امکان شناخت کلیت حیات انسان ها وجود دارد و هر انسانی همان طور که خود دارای تجربه حیات است می تواند در تجربه حیاتی دیگران سهیم شده و اعمال و گفتار آن ها را شناسایی کند، به این معناست که مورخین، انسان هایی که خود دارای تجربه حیاتند قادر خواهند بود که گذشته انسانی را به کمک متون نوشته شده و باز تولید معنای نهفته در پشت این متون شناسایی و تبیین نمایند. از همین منظر است که هرمنوتیک سنتی می تواند به عنوان روشی کارآمد مورخین را در فهم گذشته و تبیین چگونگی و چرایی رخدادهای مربوط به این رشته یاری دهد و جایگاه در خور اعتنایی در رسیدن مورخین به داده های قابل وثوق تاریخی باشد. طبیعی است که این داده های قابل وثوق، پس از تفسیر و تحلیل نظام مند به وجوهی از علم تاریخ تبدیل می شوند و فهم حاصل از تداخل افق های گذشته و حال را در خود دارند.

منابع

- احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، ج ۵، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۱.
ادواردز، پل، فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.

- بلاشیر، جوزف، *گزیاه هرمنوتیک معاصر*، ترجمه سعید جهانگیری، نشر پرسش، آبادان، ۱۳۸۰.
- پالمر، ریچارد. ا، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ج ۴، هرمس، تهران، ۱۳۸۷.
- ریخته‌گران، محمد رضا، *منطق و مبحث علم هرمنوتیک*، نشر کنگره، تهران، ۱۳۷۸.
- ریکور، پل، *رسالت هرمنوتیک*، در: *حلقه انتقادی*، هرمنوتیک تاریخ، ادبیات و فلسفه، ترجمه مراد فرهادپور، ج ۳، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۸۵.
- زعفرانچی، ناصر، *درباره هرمنوتیک معاصر*، در: *رهیافت‌های فکری - فلسفی معاصر در غرب (جلد چهارم)*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.
- سروش، عبدالکریم، *درسهایی در فلسفه علم الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)*، ج ۲، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶.
- شرت، ایون، *فلسفه علوم اجتماعی قاره ای*، ترجمه هادی جلیلی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۷.
- صادقی، علی، *آزادی و تاریخ، تأملاتی در دیالکتیک هگل*، ج ۲، آبادان، نشر پرسش، ۱۳۸۶.
- فروند، ژولین، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه علی محمد کاردان، ج ۲، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲.
- فی، برایان، *پارادایم شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۳.
- کار، ادوارد هالت، *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، ج ۵، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۸.
- کالینگوود، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی اکبر مهدیان، اختران، تهران، ۱۳۸۵.
- گارد، یوستین، *دنیای سوفی، داستانی درباره تاریخ فلسفه*، ترجمه حسن کامشاد، نیلوفر، تهران، ۱۳۷۵.

واعظی، احمد، *درآمدی بر هرمنوتیک*، ج ۴، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.

هوی، دیوید کورتر، *حلقه انتقادی، هرمنوتیک تاریخ، ادبیات و فلسفه*، ترجمه مراد فرهادپور، ج ۳، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۸۵.

Bleicher, Josef, *Contemporary Hermeneutics, Hermeneutics, as Method, Philosophy and Critique*, Routledge and Kegan Paul, London and New York, 1980

Bubner, Rudiger, *Essays in Hermeneutics and Critical Theory*, translated by Eric Mathews, Columbia university press, New York, 1988.

Bruns Gerald L. *Hermeneutics Ancient and Modern*, Yale University press, New Haven and London, 1992.

Gadamer, Hans-Georg, *Truth and Method*, translation revised by Joel Weinsheimer and Donald G marshah, Continuum Publshing Company, New York, 1994.

Gadamer, Hans-Georg, *Philosophical Hermeneutics*, translated by David E. Ling, University of California press, 1977.

Margolis, Josph and Tom Rock more, *the philosophy of Interpretation*, Oxford, 1999.

Sapiro, Gary and Alan Sica, *Hermeneutics, Questions and Prospects*, the University of Massachusetts Press, United States of America, 1988.

Silverman, Hugh J. *Gadamer and Hermeneutics*, Routledge, New York and London, 1991.